۱۹۱

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب: نصاب آموز — عرب و فارسی
مصنف: عبدالجواد فلاتوری معروف بحکیمی
مؤلف
خطی: عکسی نستعلیق تهران ۲۸۷۹۶
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۳۱ خ — عدد اوراق
جزء کتب: لغت — شمارهٔ
شمارهٔ عمومی ۲۴۵۱۳ — شمارهٔ قبض
واقف: خریداری آستان قدس — تاریخ وقف: اردیبهشت ۱۳۳۸
طول — عرض — گنجهٔ

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه آستانه قدس

حکیمی   از انتشارات آموزشگاه ابن سینا

نصاب آموز

حق طبع و تقلید محفوظ و نقل هرگونه ذیل و اشعار اختصاصی
آن بدون اجازه ممنوع است

چاپ اول ۱۳۳۱

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

قیمت مقطوع ۱۴ ریال

چاپخانه حیدری

کتابخانه آستانه قدس

حکیمی   از انتشارات آموزشگاه ابن سینا

نصاب آموز

حق طبع وتقلید محفوظ ونقل هرگونه ذیل واشعار اختصاصی
آن بدون اجازه ممنوع است

چاپ اول ۱۳۳۱

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

قیمت مقطوع ۱۴ ریال

چاپخانه حیدری

(1958) ۲۷۸

کتابخانه آستان قدس

۱۹۴۱

اسم کتاب نصاب آموز عرب و فارسی
مصنف عبدالجواد فلاطوری معروف بحکیمی
مؤلف
خطی عکسی نستعلیق تهران ۲۸۷۹۶
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۳۳۱ ش عدد اوراق
جزء کتب لغت شمارهٔ
شمارهٔ عمومی ۲۴۵۱۳ شمارهٔ قبض
واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۳۸
طول عرض گنجهٔ

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

حکیمی　　　　　از انتشارات آموزشگاه ابن سینا

نصاب آموز

حق طبع و تقلید محفوظ و نقل هرگونه ذیل و اشعار اختصاصی
آن بدون اجازه ممنوع است

چاپ اول ۱۳۳۱

قیمت مقطوع ۱۴ ریال

چاپخانه حیدری

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

حکیمی

از انتشارات آموزشگاه ابن سینا

نصاب آموز

حق طبع و تقلید محفوظ و نقل هرگونه ذیل و اشعار اختصاصی آن بدون اجازه ممنوع است

چاپ اول ۱۳۳۱

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

قیمت مقطوع ۱۴ ریال

چاپخانه حیدری

نصاب آموز لغت ع ب و فارسی
مؤلف عبدالجواد فلاطوری معروف بحکیمی
عکسی نستعلیق
چاپ طهران در ۱۳۳۱ خ
۱۳۳۸
خریداری دراردیبهشت

۱۹۶۱
۴۹۲/۷۴
ن ۸۴۷ ف

کتابخانهٔ آستان قدس
اسم کتاب نصاب آموز ع ب و فارسی
مصنف عبدالجواد فلاطوری معروف بحکیمی
مؤلف
خطی
چاپی عکسی نستعلیق تهران ۲۸۷۹۶
سال چاپ یا تحریر ۱۳۳۱ خ عدد اوراق
جزء کتب لغت شمارهٔ
شمارهٔ عمومی ۲۴۵۱۳ شمارهٔ قبض
واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف اردیبهشت ۱۳۳۸
طول عرض گنجهٔ

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

سخن ناشر

کسانیکه‌قدری با کتابهای نصابی که تا کنون بچاپ رسیده تماس داشته بخوبی بمعایب زیادی که از جهات مختلف دامنگیر آنهاشده پی برده‌اند و میدانند کثرت معایب کار را بجائی رسانیده بود که‌تدریس وتدرس وحتی تفهیم وتفهم آن برای عموم بلکه برای خواص نیز اشکالات زیادی بهم رسانیده‌درمدارس ازدروس مشکله‌ودرخارج نیز بصورت کتابی مغلق درآمده بود که‌نه هرآموزگاری میتوانست از عهده تدریس آن برآید ونه هر کسی باین سادگی ها میتوانست لغات صحیح ومعانی درستی از آن بدست آورد زیرا :

۱ ـ درهیچ نصابی تا کنون ضبط تمام لغات بطور صحیح انجام نگرفته .

۲ ـ در بسیاری ازموارد لغات عربی بفارسی قدیم که امروز غیر متداول وغیر قابل فهم است معنی‌شده ·

۳ ـ اشعار ناسلیس در آن زیاددیده‌میشد·

٤ـ پاره‌ای ازاشعار اساسا نادرست وغیر قابل اصلاح بود .

۵ ـ تمییز معانی از لغات دراکثر موارد برای هر کسی میسر نمیشد.

٦ ـ درپاره‌ای از موارد گوینده شعر لغات عربی راغلط معنی نموده بود

۷ ـ در بسیاری ازموارد بواسطهٔ‌ضرورت شعر لغات یامعانی ناقص ذکر شده‌و صحیح آن‌معلوم نمیشد

۸ ـ لغات مشکله‌ای که حتی درزبان خود عربی‌هم کمتر معمول‌است وتلفظ آن بر هر کس خصوصاً برنو ـ آموزان بسیار مشکل بوددر آن‌فراوان بود.

بالاخره این نقائص ومعایب دیگرموجب شکوه و شکایت همگان‌ازمعلم‌ومتعلم‌رافراهم‌نموده برای‌نوآموزان بصورت درس‌تحمیلی درآمده‌و برای آموزگاران کسالت روحی‌شدیدی‌ایجاد نموده بود . . ازهمه‌بدتر اینکه پاره‌ای ازفضلاء ودانشمندانی هم که امید میرفت بتوان از آنهادر تصحیح این کتاب استفاده‌نمود، خودایشان‌درپاره‌ای موارد دچار اشکال وسر گردانی بوده ویا اهل رنج و زحمت که بتوانند با مراجعهٔ زیاد مشکلات آنرا حل کنند نبودند بالاخره این نگرانیها همین‌طور بود و روز بروز شدت میبافت. تا وقتیکه‌بیاری خداوند متعال از دوست گرامی خود : **حضرت آقای عبدالجوادفلاتوری‌شهیر بحکیمی** تقاضای ترتیب‌وتصحیح وبالاخره رفع نواقص این کتاب‌را بطوریکه شایسته استفاده‌کامل باشدنمودیم‌وایشان باکثرت مشاغلی که داشتنداین‌دعوت را بمهر اجابت‌ممهور و مارا برای‌همیشه‌سپاسگزارالطاف‌خویش‌نموده‌وبروشی که همه انتظار آنرا داشتند بتوضیح وتشریح‌واصلاح اشعارولغات آن‌پرداخته‌وبطوری‌راه‌تسهیل تدریس آنرا فراهم‌نمودند

سال ۱۳۲۸ خورشیدی
بازبینی شد

که‌متوسط ترین آموزگاران می‌توانند عهده دار تدریس آن‌شده‌معلمو متعلم و بالاخره هر کسی بدون‌تشویش خاطر قادر باستفاده از آن باشد.

گذشته ازاینهاهمین‌شرح‌مختصر(که‌بصورت مختصر است) درواقع شامل مطالب وتحقیقات زیاد وده و بقدری جذاب وشیرین وقابل توجه نوشته شده که باید رسماًفضلاء واهل‌ادب بدقت درآن پرداخته واز آن‌استفاده های لغوی دقیقی که کمتر بآن توجه میشد بنمایند البته عرض اخیر ماوقتی خوب معلوم میشود که بتمام شروح نصاب مراجعه واشعار آنرا تحت مداقه قرار داده سپس اشعار متن‌ودقایق مکتوبه درپاورقیهای‌این کتاب‌رامطالعه نمایند...

گرچه آنانکه بمقامات ومراتب علمی ایشان واقفند ممکن است بر ماتعنت کنند که تقاضای تالیف این جزوهٔ مختصر از امثال چنین مفاخر علمی شایسته نبود ولی قبل ازاعتراض‌جوابی در خور سؤال آنان تهیه نموده‌ایم که

اولا چنانکه قبلا اشاره شد حجم این کباب کم است ولی تالیف آن سرمایه علمی زیاد میخواهد زیرا تحقیق‌در صحت و سقم لغات کارهر کس نیست‌و بصرف مراجعه‌بکتب لغت مطلوب بدست نمی‌آید چه‌بسا ممکن‌است همان کتابی که شخص مراجعه میکند .مولف آن هم بخطا رفته و یا مراجعه کننده را ازدرك مقصود اوزلتی حاصل آیدعلاوه براینها بسی از لغات اصطلاحات و واژه‌های مستعمله در

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

علوم است که تا شخص از بسیاری از علوم نصیبی کافی نداشته وبخصوص جامع‌فنون ادبیات عربی و فارسی نباشد درك معانی اصطلاحات مزبوره‌را نکرده و نقل لغاتش را اعتباری نیست.. روی‌این اصل همانطوریکه در بین ملل مترقی‌عالم معمول است تصحیح این قبیل کتب جز باشخاصی که‌ازهر جهت‌مورد اعتمادند وا گذارنمی‌شود

ثانیاً خواستیم بوسیله این کتاب تالیف بسیاری از کتابهای‌دیگر بویژه کتب‌ادبی ودینی دبستانی ودبیرستانی را ازقبیل اصول عقاید، شرعیات ، اخلاق و غیره ازایشان خواستار شویم .

امیدوارم این مؤسسه و سایر مؤسسات دینی و فرهنگی بخصوص جامعه تعلیمات اسلامی که مولدمؤسسات مذکوراست ازمراتب فضل ودانش‌امثال‌ایشان برای‌تسهیل بسیاری از امور فرهنگی و تفکر دراطراف برنامه آنها استفاده نمایند .

آموزشگاه ابن سینا

محمود عبدالرحیمی

رهنمای نصاب آموز

قبل از هرچیز برای رهنمائی و آشنائی بروش این کتاب باید نکاتی راکه ذیلا بنظر میرسد بدقت مطالعه فرموده سپس بتدریس وافاده واستفاده پرداخت :

۱- برای اینکه هر کس بسادگی بتواند بین لغات ومعانی فرق بگذارد تمام لغات باخط نسخ و تمام معانی (اگرچه آن معنی نیز کلمه عربی دیگری باشد) باخط نستعلیق درشت ومابقی کلماتیکه(مانند : است. بدآن. و....)نه جزء لغت ونه جزء معناست باخط نستعلیق ریزنوشته شده.

۲- برای اینکه ریشه تمام لغات (یعنی عربی یافارسی بودن آن) بخوبی معلوم شود در پاورقی هر صفحه با کلمه «فارسی» یا«عربی» ریشه اصلی آنها تذکر داده شده است

۳- کلماتیکه ممکن بود بچند طریق صحیح تلفظ شود یك طریق ساده ویامشهور آن دراصل کتاب ومابقی در پاورقی مذکور گشته است .

٤- کلماتیکه تلفظ غلط آن مشهورمیباشد اگراستعمال صحیح آنها هیچ معمول نبوده (مانند «تهی» که صحیح آن تهی- بکسرتاء ولی مشهور تهی - بضم تاء است) اینجا در اصل کتاب بدون حرکت نوشته شده ودر پاورقی صحیح آن مذکور گشته است . ولی اگر همان تلفظ صحیح در نزد

اهل ادب معمول بوده . در این کتاب نیز تلفظ صحیح آن مرقوم ودرصورت لزوم درپاورقی توضیحاتی داده شده است

٥- چون «تاءزائده» درآخر کلمات عربی درموقع وقف تلفظ نمی‌شود ازاین جهت دراین کتاب تادرس پانزدهم هر کجا بیك چنین تائی برخورد شده درپاورقی آن گفته شده «تاءخوانده نشود» ولی چون تااین حدبرای آشنائی نوآموزان کافی بود در دروس بعد از تکرارآن خود داری شدپس بطور کلی باید دانست که خصوص « تاءگرد» که در آخر کلمات عربی این کتاب دیده میشود بایدموقع خواندن اشعار «هاء» خوانده شود .

٦- هر کجاکه دراین اشعار لغتی غلط معناشده بود (مثل اینکه گفته«ذرت ارزن» بااینکه ذرت بمعنی ارزن نیامده ومعنای صحیح آن زرت است) تاممکن بوده وباشعرمناسبت داشته معنای صحیح آن در اشعار گنجانیده شده واگر هم جائی عوض نمودن آن باشعر سازگار نبوددرپاورقی صحیح آن خاطر نشان شده است .

۷- درجائیکه معنای کامل لغت گفته نشده (مثل اینکه گفته زکی پاك وحال آنکه هر گونه پاك رازکی نمیگویند) درپاورقی معنای کامل لغت مذکور گشته (چنانچه درمثال مزبور گفته شده زکی یعنی پاك از نادرستی تا معلوم شود که لباس پاك را مثلازکی نمیگویند) .

بنابر این هر کجادیدید که لغات عربی جداگانه درذیل معنا شده حتم بدانید که معنای مذکوردرشعریابکلی غلط یا ناقص

میباشد وروی این اصل گاهی نیز برای توضیح بیشتر هریك از لغت و معنی جداگانه معنا شده تا بخوبی نامناسب بودن آنها معلوم گردد :.. پس باید هر کجا که لغت یا معنی در پاورقی توضیح داده شده دقت زیاد بعمل آید: چون بطور قطع نکته‌ای منظور بوده یا اشاره باشتباهاتی شده است که در بعضی شروح دیگر مرتکب شده‌اند.

۸- گاهی دیده میشود که در اشعار برای چند لغت عربی یك معنای فارسی ذکر مینماید. درصورتیکه گاه هست که آن لغات همه بیك معنی نیستند از این جهت معانی خاص بهریك از آنها در ذیل نوشته شده و از معنا نمودن سایر لغاتی که همان معنای مذکور در شعر باآن مناسب است خودداری بعمل آمده است - ولی لغاتیکه فرق معنوی آنها بسیار دقیق و درخور این کتاب نبود از ذکر آنها خودداری شده.

۹- چون پاره‌ای از اشعار از نظر شعر یا بواسطه مغلوط بودن زیاد قابل اصلاح نبود. بجای آن شعر دیگری گفته و اصل آن و علت تعویض آن در پاورقی مذکور گشته است

۱۰- بعضی از لغات که ضبط یا معنای آنها در کتب بطور مختلف ذکر شده بود فقط آن قولی که از روی مبانی لغوی صحیحتر بنظر می آمد در این کتاب انتخاب شده است.

۱۱- اشعاریکه دارای لغات زشت و یا لغات غیر مستعمل و غیر فصیح بود از ذکر آن خودداری شده ممکن است در چاپهای بعد برای تتمیم فائده بعنوان ملحقات ذکر شود.

۱۲- اشعاریکه اساساً غلط و اصلاح آن باین بود که بکلی دور انداخته شود، نیز ممکن است اگر مقتضی شد در چاپهای بعد با تصحیحی که در آنها بعمل آمده مذکور گردد

در خاتمه باید دانست که اگر در کتابی ضبط یا معنای لغتی را برخلاف آنچه در اینجا گفته شده ملاحظه فرمودید بزودی آنرا دلیل بر خطای نویسنده این کتاب ندانسته اگر ممکن است بکتب معتبره مراجعه و درصورتیکه آنها باآنچه در اینجا گفته شده موافق نبود بنام خدمت بعلم و دانش نویسنده را مستحضر سازید.

و نیز باید دانست که اصل اشعار نصاب و همچنین ملحقات آن از جهاتی دچار اشکالات و اغلاطی - هم در تحریر و هم در لغات و هم در طرز معنای آنها - شده (که علل آن در صورت لزوم در چاپهای بعد باستحضارتان خواهد رسید) بنا براین خورده گیریهای مذکوره نه دلیل بر بی اطلاعی ناظم اشعار (یعنی ابونصر فراهی) می باشد و نه گواه بی ارزشی اشعار آن خواهد شد - مثلا در تمام نصابها کلمه «هیره» را که در معنی قفا گفته (درس دوم این کتاب) «حیره بحاء حطی» نوشته و در عین حال آنرا فارسی دانسته‌اند با اینکه (حاء) از مختصات زبان عربی است. و از آنطرف هم حیره نه در زبان عربی و نه فارسی بمعنی پس گردن نیامده. از اینرو تمام شارحین دچار حیرت و سرگردانی شده. در صورتیکه اگر قدری تأمل میشد معلوم میگردید که اینکلمه اگر فارسی باشد باید با «هاء هوز»

نوشته شود. واتفاقا همینکه این احتمال بنظر رسید بامراجعه بکتب لغت فارسی معلوم شد صحیح آن هیره «بهاء هوز» بوده وحیره درهیچ زبانی بمعنی پس گردن نیامده است.

ولی ممکن است گناه این قبیل اغلاط بگردن کاتبین اولیه بحساب آمده و خود گوینده اشعار بی تقصیر باشد. والسلام

حکیمی

بنام خداوند بخشنده مهربان

درس اوّل

اِلٰه است و اَللّه و رَحمٰن خُدای

دَلیل است وهادی توگو! رَهنمای

مُحَمَّد ستوده امین اُستوار

بقرآن ثنا گفت وَیرا (۱) خدای

صَحابَه است؛ یاران وآل اَهلِ بَیت (۲)

که اسلام و دین شد از ایشان بپای

---

(۱) وِیْ معروف ولی وَیْ صحیح است.

(۲) یعنی اهلِ خانه که در اینجا مقصود خانوادهٔ پیغمبر (ص) یعنی دوازده امام وحضرت زهرا (س) میباشند.

درس دوّم

سَما آسمان اَرض و غَبْرا (۱) زمین
مَحَلّ (۲) و مَکان و مَعان است جای
سَقَر دوزخ (۳) و نار آتش بدان
چو جَنَّت بهشت آخرت آن سرای
رِیَه شُش قَفا هیره (۴) و وَجْه روی
فَخِذ (۵) ران عَقِب پاشنه رِجْل پای

(۱) غَبْراء باید گفت ؛ ولی اینجا برای درست شدن شعر غَبْرا گفته (۲) مَحِلّ صحیحتر و مَحَلّ مشهورتر است (۳) یعنی جهنّم یا یک قسمتی از آن (۴) فارسی و بمعنی پسِ گردن ... ولی پیره و خیره و چیره هیچکدام صحیح نیست (۵) فَخْذ و فِخْذ و فِخِذ نیز صحیح است .

درس سوّم

شَفَه لَب لِسان چه ؟ زَبان فَم دَهان
یَد وجارِحَة دست حُلْقوم نای (۱)
فَرَس اسب و بَغْل اَسْتَر (۲) و سَرج زین
بَعیر اُشْتُر است و جَرَس چه ؟ دَرای (۳)
رَجُل مَرد و مَرْئَة (۴) زَن زَوج جُفت (۵)
غَنی مالدار است و مِسکین گدای

(۱) فارسی . و بمعنی گلو . (۲) فارسی . و بمعنی قاطر . (۳) فارسی . و بمعنی زنگ و زنگله (۴) مِرْئَة و مُرْئَة نیز صحیح است (۵) فارسی . در اینجا هم بمعنی همسر و هم بمعنی دوتا صحیح است .

درس چهارم

قَنات است کاریز (۱) و عَذب آبِ خوش
چو یَنبوع چشمه حَمأ (۲) هست لای (۳)
خِرَد را لقب لُبّ و نُهیَة (۴) است و حِجر (۵)
دَهاء (۶) و ذَکا (۷) زیرکی (۸) عقل رای (۹)
هُدی راستی کِذب و فِریَة (۱۰) دروغ
عَفیف و حَصور و وَرِع ؛ پارسای (۱۱)

---

(۱) چاههای آبی است که از زیر زمین مثل جوی بهم متصل بیازند (۲) بدون مدّ و بروزن فَرَس (۳) فارسی بمعنی لَجَن (۴) تا خوانده نشود (۵) خلاصهٔ این مِصرع : لُبّ و نُهیَة و حِجر بمعنی خِرَد است (۶) بمعنی خوش فهمی (۷) صحیح آن ذَکاء و بمعنی تیزهوشی است (۸) باهوشی (۹) رَأی عربی و بمعنی عقل و فکر (۱۰) دروغِ بزرگ (۱۱) کسیکه از گناهان دوری کند .

درس پنجم

بَلَد کُورَة (۱) را شهر دان شَهر ماه
دگر وِتر (۲) را طاق (۳) دان طاق تای (۴)
ثَمَن چه؟ بها (۵) و بَهاء (۶) روشنی
ثُبور است وَیل (۷) بود وَیل وای (۸)
عیون شور چشم و بلید است کُند (۹)
بود لَوذَعیّ المعیّ تیزرای (۱۰)

---

(۱) . تا خوانده نشود . بمعنی قَصَبه صحیحتر است (۲) وَتر نیز صحیح است (۳) عربی. یکتا (۴) آنچه جفت نیست (۵) فارسی. و بمعنی قیمت (۶) عربی. صحیح آن بَهاء و معنی درست آن زیبائی است (۷) عربی بمعنی هلاک یعنی مرگِ بَد مانند مرگی که در اثر جنگ و بلا و عذاب باشد (۸) فارسی. کلمه ایست که در موقع افسوس و بیماری گویند و گاهی نیز بمعنی عذاب و شتر آید، تا صریحاً بمعنی ویل نیامده (۹) کندفهم (۱۰) یعنی تیزهوش

درس ششم

حقیق و جدیر و قمین و حری

سزاوار (۱) ـ هاء (۲) گیر و ادخل در آی

تعب رنج و داء (۳) علت (۴) و قرح ریش (۵)

وجع درد و حمی تب و ذیل پای (۶)

عفرناة و هیصم چو هرماس، شیر

صریمة عزیمت (۷) چو اندیشه رای (۸)

---

(۱) یعنی هر یک از این چهار کلمه بمعنی سزاوار است (۲) هاء نیز صحیح است (۳) صحیح آن داء است (۴) عربی بمعنی بیماری (۵) فارسی بمعنی زخم و جراحت (۶) یعنی پائین و پایه از اینرو دامنهای بلند را ذیل گویند (۷) عربی و بمعنی تصمیم بدی برای هر کار (۸) یعنی رأی در لغت «عربی» بمعنی اندیشه «در فارسی» میباشد

درس هفتم

ز فروردین چو بگذشتی مه اردیبهشت آید

بمان خرداد و تیر آنگاه مرداد (۱) همی آید

پس از شهریور و مهر و آبان (۲) و آذر و دی (۳) دان

که بر بهمن جز اسفندارمذ (۴) ماهی نیفزاید (۵)

ز محرم چو گذشتی چه بود؟ ماه صفر

دو ربیع (۶) و دو جمادی (۷) ز پی یکدیگر

رجب است از پی (۸) شعبان رمضان و شوال

پس به ذیقعدة و ذیحجة (۹) بکن نیک نظر

---

(۱) یعنی مرداد ترا «یا» مرداد بسوی تو همی آید (۲) آبان درست است (۳) دی صحیح نیست (۴) مراد همان برج اسفند است و بعضی فقط اسفند و اسفندارمذ (بکسر فاء) را صحیح میدانند. (۵) یعنی ماه دیگری افزوده نشود (۶) یعنی ربیع الاول و ربیع الثانی (۷) یعنی جمادی الاولی و جمادی الثانیه.. جمادی و جمادی غلط و فقط جمادی صحیح است (۸) یعنی از پی آن یعنی پس از رجب (۹) ذیحجة (بفتح حاء) غلط است.

۲۸۷۹۶

درس هشتم

جِید گردن صدر سینه رُکبة(۱) زانو رأس سر
ثوب جامه رِزق روزی زاد توشه باب در
عرش سقف(۲) و بیت خانه کُحل سرمه(۳) رمل ریگ
حُسن خوبی قبح زشتی(۴) جاف خشک و رطب تر
عین چشم و حاجب ابرو انف بینی شعر موی
نِقی مغز(۵) شحم پیه اُذن(۶) گوش اطروش(۷) کر
هُدنة(۸) صلح(۹) حرب جنگ و یوم روز و لیل شب
غیظ خشم و ضِحک خنده(۱۰) حِکّة(۱۱) خارش نقبة(۱۲) گر

(۱) تا خوانده نشود (۲) عربی و بمعنی طاق اطاق و ایوان میباشد (۳) بقرینه سَرَمق که معرب سرمه است میتوان گفت سُرمَه صحیح تر است (۴) معنی صحیح تر حُسن زیبائی است (۵) مَغز استخوان (۶) اُذُن نیز صحیح و مشهورتر است (۷) اُطرُش نیز صحیح است (۸) تا خوانده نشود (۹) عربی و معنی آن معروف است (۱۰) ضَحک و ضِحک و ضَحِک نیز صحیح است (۱۱) تا خوانده نشود و نیز اسم مرضی شبیه جَرَب میباشد (۱۲) تا خوانده نشود و معنی درست آن جرب است .

درس نهم

شِنشِنة(۱) هِجّیر و شیمة(۲) دَیدن و دأب است خوی
غیث(۳) باران ثلج برف و ثأد(۴) نم مبلول تر
کُوّة(۵) روزن(۶) غُرفة(۷) بالاخانه سُدّة(۸) پیشگاه(۹)
سِکّة(۱۰) کوچه دَرب(۱۱) دروازه است و مَعبَر(۱۲) رهگذر
بِزّة جامه سِتر(۱۳) پرده رُقعة(۱۴) پاره رثّ کهن(۱۵)
الظّهارة ابره(۱۶) دان و البطانة(۱۷) آستر
حِبر آمد چه؟ سیاهی مِحبَرة(۱۸) آمد دوات(۱۹)
دمع را دان آب چشم(۲۰) و چون ممرّ باشد گذر(۲۱)

(۱) تا خوانده نشود (۲) تا خوانده نشود (۳) باران نافع بحال زراعت (۴) ثَأَد نیز صحیح (۵) تا خوانده نشود و کَوّة نیز صحیح (۶) مُعرّب و بمعنی دریچه (۷) تا خوانده نشود (۸) تا خوانده نشود (۹) سُدّة و پیشگاه معانی زیاد و غیر مربوط بیکدیگر دارند فقط معنائی که با هر دو مناسب است صندلی و کرسی سلطنت است (۱۰) تا خوانده نشود (۱۱) دَرب عربی و بمعنی در بسیار بزرگ و دروازه میباشد پس دَرِ اطاق و ظروف و اشیاء دَر دار را نمیتوان دَرب گفت (۱۲) مَعبَر وسیله عبور از آب مثل کشتی (۱۳) سَتر یعنی پوشیدن (۱۴) تا خوانده نشود و آن پاره پارچه ایست که بتوان جامه را با آن وصله کرد (۱۵) کُهنه (۱۶) فارسی رو لباس (۱۷) «آل» در این دو کلمه زائد است (۱۸) مرکّب دوات (۱۹) عربی ولی فارسی آن آمده است (۲۰) اشک (۲۱) گذرگاه

درس دهم

حِنطَة (۱) گندم دُخن اَرزن خُبز نان و لَحم (۲) گوشت
اَصل بیخ و فَرع (۳) شاخ (۴) و بَذر تخم (۵) و قِطف (۶) بَر

شارِق و شَمس و ذُکاء و یُوح و بَیضا (۷) آفتاب
سام و تِبر و عَسجد و عِقیان و عَین و نَضر زر

ذِئب (۸) و سِرحان سپید گرگ و سِمع بچّش (۹) فَأرَة (۱۰) موش
حَیَّة (۱۱) مار و حُوت ماهی طَیر (۱۲) مرغ و رِیش پَر

مِشمِش و سِمسِم چه؟ زردآلو و کُنجد را شمار
فاکِهیّ (۱۳) میوه فروش و مُغزَلیّ (۱۴) دوک گر (۱۵)

(۱) تا خوانده نشود (۲) لَحْم نیز صحیح (۳) اَصل: پایه و اساس. و فَرع چیزیست که روی این پایه قرار بگیرد پس بیخ و شاخ قسمتی از اصل و فرع است (۴) شاخ درخت (۵) تخم زراعتی. بِزر نیز صحیح (۶) قِطف میوهٔ چیده شده ولی بَر هر نوع میوهٔ چیده شده یا نشده باشد (۷) بَیضاء مؤنث اَبیَض یعنی سفید. و بقول صحیح معنی آفتاب نیامده (۸) ذیب نیز صحیح (۹) بچّه اش یعنی بچه گرگ بشرط اینکه پدرش کفتار باشد (۱۰) تا خوانده نشود و فار نیز صحیح (۱۱) تا خوانده نشود مار بدسرشت (۱۲) جمع طائر و گاه نیز مفرد آمده پس معنی صحیح تر آن پرندگان (۱۳) فاکهانی صحیحتر (۱۴) مِغزَلیّ و مَغزَلیّ نیز صحیح (۱۵) دوک تراش

درس یازدهم

اَحَد یک و عَشَرَة (۱) ده و مِائَة (۲) صد اِثنان دو
ثَلاث و خَمس سه و پنج و اَربَع است چهار

و لیک سِتَّة و سَبعَة ثَمانِیَة تِسعَة (۳)
شش است و هفت دگر هشت و نه چو اَلف هزار

چو بیست عِشرین دیگر بود ثَلثین سی
چو اَربَعین چهل و پنجهش تو خَمسین دار

چو شَصت سِتّین هفتاد را تو سَبعین دان
دگر ثَمانین تِسعین تو اَلِیش مپندار (۴)

(۱) تا خوانده نشود (۲) تا خوانده نشود (۳) در این چهار کلمه تا خوانده نشود
(۴) یعنی در پی سبعین ثَمانین و تسعین را قرار بده! ثَمانین هشتاد و تسعین نود میباشد.

درس دوازدهم

کثیر(۱) بیحد(۲) و وافر تمام و ناقص کم

قلیل و نزر و یسیر اندک و حساب شمار

مدینة(۳) و بلد و مصر(۴) شهر و سور(۵) ربض

چنانکه معرکة(۶) لشکرگه است و حصن(۷) حصار(۸)

صحیفة(۹) نامه قلم خامه(۱۰) دان و سکّین کارد

خیاط و مخیط سوزن چو خرت(۱۱) و سمّ(۱۲) سوفار(۱۳)

لبیب عاقل و غمر(۱۴) و غبی(۱۵) غافل(۱۶) گول(۱۷)

شقیق دادر(۱۸) و ردء و رفیق و صاحب یار

---

(۱) یعنی بسیار ولی بمعنی بیحد و بی نهایت نیامده (۲) صحیح آن بیحدّ «بتشدید دال» (۳) تا خوانده نشود (۴) شهر بزرگ (۵) یعنی رَبَض و این نیز عربی و بمعنی دیوار دور شهر است (۶) تا خوانده نشود مَعرَکة نیز صحیح و معنی صحیح آن میدان جنگ است (۷) قلعه محکم (۸) هر محلی که انسان در آن گیر افتد (۹) تا خوانده نشود (۱۰) فارسی نیی است که برای نوشتن تراشیده و آماده باشد (۱۱) خَرت نیز صحیح (۱۲) سَمّ و سُمّ نیز صحیح (۱۳) فارسی. سوراخ کوچک مثل سوراخ سوزن (۱۴) غِمر و غُمر نیز صحیح نادان کم تجربه (۱۵) نادان کند فهم (۱۶) بی خبر (۱۷) نادان و احمق. و در اینجا گول غلط است (۱۸) فارسی یعنی برادر

درس سیزدهم

حدیقة(۱) باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو

سفرجل آبی(۲) و تفاح سیب و رمان نار(۳)

عقور(۴) کلب گزنده(۵) جمل(۶) شتر باشد

شملّة(۷) تیزرو است و طلیح(۸) مانده ز بار

ورق(۹) چه؟ برگ درخت است و غصن شاخ درخت

چو دوحة(۱۰) بیخ درخت و عثام اسفیدار(۱۱)

نمد لبادة(۱۲) بود مال پر نهاده لبد(۱۳)

پلاس حلس(۱۴) و درخت و زمین و آب عقار(۱۵)

---

(۱) تا خوانده نشود (۲) فارسی. یعنی به و بمعنی گلابی نیامده (۳) انار (۴) حیوان درنده مثل شیر، گرگ، پلنگ و گربه (۵) کلب عربی. گزنده فارسی. مجموعاً بمعنی سگ گیرا (۶) شتر نر (۷) تا خوانده نشود شتر ماده تندرو (۸) حیوان بارکشی که از بار عاجز شده (۹) یعنی دِرَهم ولی برگ درخت را وَرَقُ الشجر گویند. (۱۰) تا خوانده نشود معنی صحیح آن درخت بزرگ (۱۱) درختی است شبیه چنار که بواسطه سفیدی چوبش اِسفیدار یعنی درخت سفید نامیده شده (۱۲) تا خوانده نشود نمدیست که چوپانها در زمستان بتن میکنند (۱۳) مالٌ لُبَد: مال زیادی است که گوشه نهاده شده. (۱۴) گلیم اما پلاس یعنی جاجیم و گلیم (۱۵) یعنی اموالیکه بر خلاف پول و اسب و... دیگر جا ساکن است مثل ملک و خانه و..

درس چهاردهم

تَصافُح (۱) است گرفتن ز دستِ یکدیگر

تَعانُق (۲) است گرفتن کنار (۳) و حِجر کنار (۴)

رَجیض شُسته دَنِس شوخگین (۵) بَری (۶) بی جُرم

ذَلول رام و وَسِن (۷) خُفته و یَقِظ (۸) بیدار

بَطین بزرگ شکم باشد و جَرین (۹) خرمن (۱۰)

بَشیر مُژده دهنده حَمیر جمعِ حِمار

حَباب غنچهٔ آب (۱۱) و حَبیب (۱۲) دوست شناس

طَبیب هست پزشک و سَقیم دان بیمار

(۱) یعنی مصافحه کردن یعنی دست دادن (۲) یکدیگر را بغل کردن و دست در گردن هم انداختن (۳) به بغل گرفتن (۴) کَنار نیز صحیح. یعنی آغوش و دامن (۵) زشت و چرکین (۶) صحیح آن بَرِیّ و بَرِیء میباشد (۷) شخصی که چرت برا و مسلط و مقدمات خواب در او فراهم شده ولی بمعنی خفته نیامده (۸) یَقظ نیز صحیح (۹) محلِّ خرمن کوبی بمعنی خرمن نیامد (۱۰) خِرمَن نیز صحیح (۱۱) برآمدگیهای روی آب که وقت باران آمدن درست میشود (۱۲) هم بمعنی مُحِبّ و هم محبوب آمده است

درس پانزدهم

قَریب و نَزدیک حَمیم (۱) و (۲) است خویش و اِبْن پسر

وَلید (۳) و طِفل (۴) بچّه اُمّ و والِدَة (۵) مادر

زَکی (۶) است پاک و حَفِیّ مهربان (۷) خَفِیّ پنهان

جَلِیّ پدید و نَبِیّ و رَسول پیغمبر

فَلَق (۸) سپیده (۹) شَفَق روشنی در اوّلِ شب

رَبیبَة دخترِ زن (۱۰) بِنت و اِبنَة دان دختر

بَعید دور و وَراء (۱۱) پس اَمام پیش وَسَط

میانه (۱۲) وَسْط میان (۱۳) تحت زیر و فوق زبر

(۱) بمعنی قَوْم یعنی خویشانی که در جَدّ با شخص شریکند (۲) خویشی که پشتیبان باشد (۳) نوزادِ انسان (۴) نوزادِ انسان و حیوان (۵) تا خوانده نشود (۶) صحیح زَکِیّ یعنی پاک از نادرستی و فساد و گناه (۷) فقط مهربان صحیح است (۸) بمعنی صبح. یعنی اوّلِ روز (۹) سپیدهٔ صبح (۱۰) دخترِ زن از شوهرِ دیگر (۱۱) وَراء صحیح (۱۲) وَسَط بمعنی میانه یعنی معتدل (۱۳) مابین

درس شانزدهم

بدی(۱) نخستین ثانی دوم آخیر پسین(۲)
نقیض اولی اخری(۳) و آخر است دیگر(۴)
اجاج تلخ و تفه بی مزه است و مالح شور
فرات عذب(۵) و زبیب(۶) و اصف(۷) مویز(۸) و کبر(۹)
عجین خمیر(۱۰) و دقیق آرد دان نخالة سبوس(۱۱)
ادام «نان خورش»(۱۲) و قند و سکر است شکر

(۱) صحیح بدیّ و بدیء (۲) آخر (۳) اولی مؤنث اوّل یعنی آنکه (یا آنچه) قبل نداردواخری (در اینجا) مؤنث آخر یعنی آنکه (یا آنچه) بعد ندارد پس این دو کلمه نقیض یکدیگرند (۴) غیر و دیگری (۵) عربی یعنی گوارا و شیرین (۶) کشمش و مویز (۷) گیاه کورو آن گیاهی است دارای میوه ترش مزه که از آن مربّا میسازند (۸) کشمش دانه دار (۹) عربی بمعنی آصف (۱۰) عربی اینجا مراد خمیر نان ولی معنی صحیح آن خمیرمایه است (۱۱) سبوس و سُبوس نیز صحیح (۱۲) نان خورش یعنی خورش نان

درس هفدهم

حزام تنگ(۱) و ثفر پاردم(۲) لجام(۳) لگام
عنان(۴) دوال(۵) بود منطق و نطاق کمر(۶)
علاة سندان(۷) فطیس پتک و منفخ دم(۸)
قدوم و منحت(۹) تیشه خصین(۱۰) و فأس تبر
رکاز(۱۱) و کنز بود گنج و صیرفی صرّاف
ستوق(۱۲) ستوی(۱۳) حدّاد و قین آهنگر

(۱) چرم زیر شکم ستور (۲) چرم زیر دم (۳) قسمت آهنی از دهنه که در دهان اسب قرار میگیرد (۴) قسمت چرمی دهنه ولی لگام گاه بمعنی تمام دهنه و گاه بمعنی لجام آید (۵) تسمه رکاب و بمعنی عنان نیامده (۶) کمربند (۷) این کلمه در زبان عرب و عجم موجود با این فرق که در عربی فقط «السندان» با «ال» و فتح سین صحیح ولی در فارسی بدون «ال» بوده بعلاوه بکسر سین صحیحتر و مشهورتر است (۸) دم آهنگران (۹) هم بمعنی «تیشه» و هم «رنده» آید (۱۰) تبر کوچک (۱۱) معدن جواهرات طلا و نقره (۱۲) صحیح ستّوق و ستّوق است ولی در اینجا بواسطهٔ شعر خالی از تشدید است یعنی پول قلب (۱۳) فارسی یعنی پول قلب که مرکّب از «سه توی» میباشد. زیرا پول قلب سه قسمت زیر و بالا و وسط آن با یکدیگر فرق دارد. «سته» گرچه معروفتر ولی در این شعر ستوی مناسبتر است

درس هیجدهم

لفّ (۱) و نشر (۲) مرتّب آنرا دان

که دو لفظ آورند و دو معنی (۳)

لفظ اوّل بمعنیِ اوّل ═ لفظِ ثانی بمعنی ثانی

وجیز (۴)، ملخّص (۵) بود مختصر (۶)

سوی جز نعم آری الّا مگر

کأیّن و کاین و کأیٍ و کاءٍ

و کیءٍ (۷) بمعنی کم اندر خبر (۸)

---

(۱) پیچیدن (۲) گستردن (۳) حاصل اینکه هرگاه دو لغت گفته یا نوشته شود بعد دو معنا بترتیب معنی اوّل را برای لغت اوّل و معنی دوّم را برای دوّم آورند آنرا لف و نشر مرتب خوانند مثل اینکه گفته شود حسن و قبح یعنی نیکوئی و زشتی ولی اگر در همین مثال بگویند حسن و قبح یعنی زشتی و نیکوئی که معنی دوّمی را اوّل و معنی اوّلی را دوم گویند آنرا لف و نشر مهوّش (مشوّش غلط است) خوانند (۴) سخن کوتاه و رسا (۵) سخنِ کوتاهِ خالص شده از زوائد (۶) سخن کوتاه (۷) هر پنج کلمه عربی و بمعنی بسیار است (۸) یعنی کلمه کم در غیر موقع سؤال چون در وقت سؤال بمعنی چند تا و چند عدد و در غیر آن (که همان کم خبریه است) بمعنی بسیار آید

درس نوزدهم

فرخ (۱) و فرّوج است جوجه (۲) بیضه تخم مرغ و خود (۳)

چون عنب انگور و تین انجیر و کمّثری مرود (۴)

اصفر و فاقع (۵) بود زرد احمر و قانی (۶) است سرخ

هست اخضر سبز و واضح (۷) روشن و ازرق کبود (۸)

جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود (۹) سنگ

هست حصبا سنگریزه ماء و وادی (۱۰) آب و رود (۱۱)

جود (۱۲) فیض (۱۳) و جود بخشش جوده نیکی جودة تک (۱۴)

وعظ و میثاق و تحیّت پند و پیمان و درود (۱۵)

---

(۱) جوجه سایر پرندگان را نیز فرخ نامند (۲) بچه مرغ (۳) فارسی یعنی کلاه آهنین که آنرا کلاه خود نیز نامند (۴) فارسی. یعنی گلابی (۵) زردِ شدید (۶) سرخِ شدید (۷) آشکار و هویدا، روشن نیز در اینجا بهمین معنی است (۸) آسمانی رنگ (۹) جندل، صخرِ بزرگ. صخر و جلمد و جلمود، حجرِ بزرگ. حجر بمعنی سنگ میباشد (۱۰) سیل گاه و رودخانه (۱۱) مخفف رودخانه (۱۲) بسیار شدن باران و زیاد شدن جوشش چشمه (۱۳) عربی. یعنی بسیار شدن سیل و زیاد شدن و جریان یافتن آب چشمه (۱۴) اینجا بمعنی تاختن و مخفف ازتک و تاز میباشد. (۱۵) وعظ پند. میثاق پیمان. تحیّت یعنی سلام کردن و درود بمعنی رحمت فرستادن میباشد. پس تحیّت صریحاً بمعنی درود نیست

درس بیستم

ظَرْفْ دایه حَیّ زنده حُلْوْ شیرین مُرّه تلخ (۱)

ثُوم سیر و جُلْجُلانْ (۲) گشنیز (۳) و حِمَّص چه؟ نُخُودْ

فُولْ باشد باقِلاء (۴) و ذُرَّة (۵) زرت سُلْت جو

پس عَدَس دان دانچه (۶) قَمْح ماش چون مَجْموم دود

جِئْ بیا اِذْهَبْ برو اُبْذُلْ بِبَخش اِقْبِضْ بگیر

کُلْ بخور اِفْعَلْ بکن غَنِّ تو بر میخوان سُرود

تاجِرْ آن سالارِ بازرگان (۷) و فاجِرْ نابکار (۸)

صاعِدْ آن مرد که بالا میرود (۹) هابِطْ فرود (۱۰)

---

(۱) حُلْوَة و مُرَّة مؤنثِ حُلْو و مُرّ بمعنی شیرین و تلخ میباشد. (۲) معنی اصلی آن تخم گشنیز ولی بعداً بخودِ گشنیز هم گفته شده (۳) گشنیز هم صحیح (۴) عربی (۵) ذُرَّة عربی که بفارسی آنرا زُرَّت (یعنی بال معروف) گویند و چون بمعنی اَرْزَن نیامده بجای ارزن زُرَّت راکه معنای صحیح آن بود گفتیم (۶) فارسی. یعنی عَدَس (۷) بازرگانِ سالار و بزرگ (۸) بدکار (۹) بالارونده (۱۰) فرودآینده.

درس بیست و یکم

غَداة و مَسا (۱) بامداد است و شام (۲)

عِشا (۳) وقتِ خفتن قَلَنْسو (۴) کُلاه

مَناص و مَفَرّ جایِ بگریختن

مَلاذ و مَعاذ است و مَلْجأ پناه (۵)

حَکَم داور (۶) و مَحْکَمَة جای او

ولی بَیِّنَة (۷) همچو شاهِد گواه

ذَهاب و مَجیء رفتن و آمدن

سِیاحَت بگشتن سِباحَت (۸) شِناه (۹)

---

(۱) غروب از ظهر تا مغرب رانیز مساء گویند ولی اینجا تنها معنی غروب راگفته صحیح مساء (۲) وقت غروب (۳) صحیح عشاء آن از یک الی یک و نیم از شب شروع میشود یعنی ابتداء آن وقتی است که سفیدی مغرب از آسمان بکلّی میرود (۴) صحیح قَلَنْسُوَة است. اینجا برای شعر قَلَنْسو گفته. و آن نوعی از کلاه شب خواب قدیم است (۵) پناهگاه و امیدگاه (۶) فارسی. قاضی (۷) دلیل و برهان. گواه و شاهد نیز چون دلیل بر اثبات مطلب است بَیِّنَة نامند (۸) سَباحت نیز صحیح (۹) شنا بید یعنی در آب شنا کردن

درس بیست و دوم

اِصبَع انگشت است یک اِبهام انگشت نر است(1)

باز سَبّابه(2) است و وُسطی(3) بِنصِر(4) و خِنصِر(5) تمام(6)

ثَغر(7) سِنّ و ضِرس(8) دندان ظُفر ناخن جِلد پوست

خَدّ(9) رُخ و جَوف اندرون ضَیق(10) حَنَک تنگی و کام(11)

آدمی اِنسی(12) و اِنسان مردم و جِنّی(13) پری(14)

اَجر مزد و رِشوَة(15) پاره غُرم(16) تاوان(17) دَین(18) وام

(1) مراد انگشت بزرگ یعنی شست میباشد (2) انگشتی که بعد از شست قرار دارد (3) انگشت وسط (4) انگشتی که بین انگشت کوچک و انگشت وسط واقع است (5) انگشت کوچک (6) یعنی این بود تمام اسامی پنج انگشت (7) دندانهای جلو (8) دندانهای کرسی (9) گونه و رخساره و رُخ (10) تنگ ـ ضیق نیز صحیح (11) فارسی بسقف دهان (12) بمعنای آدمی یعنی یکفرد از مردم (13) یک فرد از جن (14) فارسی. و بمعنی جنس ماده جن یا یک طایفهٔ بخصوص از جن که لطیف تر از تمام آنها هستند یا اصلاً از جنس جن نبوده بلکه برخلاف جن که دارای روح کثیف است پری موجودی لطیف و دارای جسم روحانی میباشد (15) رُشوه و رَشوه نیز صحیح (16) فارسی بمعنی پول و مالی که برای از بین بردن حقی پیشکش میدهند (17) فارسی: خسارت و جریمه (18) فارسی قرض

درس بیست و سوم

حین و اَوان و اِنی(1) وقت و جدیدان روز و شب

غُدوَة بُکرَة بامداد(2) و فَجر(3) و مَغرِب(4) صبح و شام

عام و حَول و حِجّه سال اُسبوع هفته شهر ماه

سَبت شنبه جُمعَة آدینه حِبالة پای دام(5)

چون اَحَد یکشنبه اِثنَین و ثُلثاء(6) اَربعاء

هست دوشنبه سه شنبه چارشنبه(7) والسلام

پنج شنبه دان خَمیس و قَرن(8) سی سال تمام

بِضع(9) از سِه تا به نُه مر فرد ها را ساز نام(10)

(1) اَنی نیز صحیح. بمعنی ساعتی از شب یا تمام روز (2) اوّلِ روز و مابین طلوعِ سپیده صبح و خورشید (3) سپیده صبح (4) محلِ غروب آفتاب و ماه و سایر ستارگان. بمعنی شام نیامده (5) دامِ پا. ولی صحیح آنست که حباله بمعنی هرگونه دام و تله‌ای میآید (6) ثُلَثاء نیز صحیح (7) بطور لف و نشر مرتب باید معنی شود (8) قرن در نزد اقوام و ملل مختلف بوده گاه سی سال گاه هشتاد سال و گاهی مثل عصر کنونی صد سال محسوب میشود (9) بفارسی آنرا اَند گویند (10) یعنی هر یک از شمارهای از ۳ تا ۹ را بِضع بنام!

درس بیست و چهارم

جمیل(۱) است خوب و قبیح است زشت

دمق باقی جان(۲) طبیعت سرشت

حمیم آب گرم است و یحموم دود

لظی دوزخ و خلد و جنت بهشت

مشمس پرستنده آفتاب

مجوسی(۳) است گبر(۴) و کنیسه(۵) کنشت(۶)

جماد آنچه نفزایدش برگ و شاخ(۷)

نبات آنچه میروید از زرع و کشت(۸)

---

(۱) زیبا یعنی خوب و نیکو صورت و سیرت (۲) باقیمانده زندگی و جان (۳) صحیح مجوسی که بمناسبت شعر مجوسی گفته (۴) آتش پرست و آفتاب پرست (۵) معبد یهود و هم عبادتگاه نصاری (۶) معبد یهود (۷) یعنی جماد آن چیزیست که شاخ و برگ بر آن افزوده نمیشود بعضی از نصابها «فرع و شاخ» و بعضی «فرع شاخ» نوشته ولی هیچیک خوب نیست در صورت اول فرع و شاخ بیک معنی بوده تکرار آن نازیبا و در صورت دوم معنای جماد ناقص میماند. (۸) یعنی آنچه بواسطه کشت و زرع نمو دن میروید. یا آنچه که میروید و عبارت است از مزروعات و کاشتنی ها.

درس بیست و پنجم

بدع(۱) و بدیع(۲) و بدعة(۳) نو است و قدیم باز

دیرینه و ادیب(۴) هنرمند ادب(۵) هنر

خل و خلیل و حب و حبیب و صدیق دوست

ترشی مخلل است چو سکر بود شکر(۶)

نحی(۷) است خیک و قربة و زق مشک عصام بند(۸)

شن مشک کهنه باشد و صرام چرم گر(۹)

---

(۱) چیز نو (۲) چیز نو. و بوجود آورنده چیز نو (۳) چیز نو. و حکم قانونی که پس از اکمال دین بنا درستی بدین نسبت دهند (۴) دارنده ادب و ادب آموز (۵) دانش. و نگاه داشتن حد و اندازه هر چیز. و آن حالتی که انسان را از عمل بد و زشت نگه میدارد. اما ادب بمعنی هنر و ادیب بمعنی هنرمند نیامده مگر اینکه مراد از هنر را در اینجا دانش یا آن حالت مخصوص بدانیم (۶) بجای «مخمور و عیر و صعده و مسحل چون گوره خر» این مصرع را گفتیم چون اشکالات آن قابل اصلاح نبود (۷) نحی و نحی نیز صحیح. یعنی خیک روغن (۸) بند مشک (۹) چرم فروش و چرم ساز

درس بیست و ششم

سُکر مستی و صَحو (۱) بهشیاری

نَصر و عَون و مُظاهرت یاری (۲)

مُبرَم و مُتقَن و مَتین (۳) مُحکَم

مُظلِم و داج (۴) و مُدلَهِم تاری (۵)

وَهن و وَهی است و وَنی سستی یک

ذُلّ و ذِلّت هَوان و هُون خواری

اِبتِهال و ضَراعت است و ضَرَع

اِستِکانت تضرّع است زاری (۶)

(۱) بهوش آمدن از مستی (۲) یعنی یاری و پشتیبانی نمودن (۳) سخت اُستوار بودن (۴) اصل آن داجی است (۵) تاریک شدن (۶) یعنی (این پنج لغت تماماً بمعنای) زاری و خضوع و خشوع نمودن است .

درس بیست و هفتم

جَمع و فِئة (۱) قَوم (۲) و فَریق و اُمّة (۳) و مَعشَر گروه (۴)

طالِق (۵) یله (۶) شکوی گِله هَجمَة (۷) گلّه (۸) راعی شبان

صالِح (۹) نِکو طالِح (۱۰) تبه کفّة پِله (۱۱) مُدهُن دَبه (۱۲)

مِقوَل زبان نِسوَة زنان خُسران زیان

رَبط و رَتق (۱۳) سَدّ بستن حَلّ و فَتق (۱۴) بگشادن است

لا تَبتَئِس (۱۵) اندُه مَخور نَفع است وضَیّ سود و زیان

(۱) گروهی که پشتیبان یکدیگر باشند (۲) گروه مردان (۳) گروهیکه ممتاز و جدا شده باشند (۴) گروه پیروان (۵) زنیکه از قید نکاح رها شده (۶) فارسی . رها شده (۷) گلّه شتر (۸) گلّه نیز صحیح (۹) نیکوکار (۱۰) تبه کار و بدکار (۱۱) پلّه نیز صحیح (۱۲) صحیح آن در عربی دَبّة و در فارسی دَبه و دَبّه هر دو استعمال میشود . و بمعنی ظرف روغن میآید (۱۳) مطلق بسته شدن را بزبان عربی رَتق گویند و رَتق بسته شدن عضو مخصوص زن است (۱۴) فَتق شکافتن . و فَتق گشوده شدن همان عضو زن (۱۵) اندوه و غم مخور

درس بیست و هشتم

یأس و خَیْبَة[1] قُنوط نومیدی

چون تَعَطُّل بِطالَة بیکاری

ذَبّ دفع[2] است و جِزْیَة سرگزیه[3]

قَذْف و رَمْی[4] است و شَتْم و سَبّ خواری

عَرْف بوی است و عُرْف نیکوئی[5]

مِسْک مُشک[6] و بَرائَة بیزاری[7]

فاسِق و فاجِر است نافرمان

یُسْر آسان عَسیر دشواری

---

(1) در اصل نصاب بجای «خَدیبَة» «حِرمان» گفته شده ولی چون حرمان (یعنی منع کردن) وصریحاً بمعنی نومیدی نیامده ازاینرو خَیبَة عوض آن ذکر شد (2) عربی: دور نمودن و برطرف ساختن (3) پولی است که بطور سَرشمار از فرد فرد کفار میگرفتند (و در واقع یکنوع باجی است) (4) قَذْف و رَمْی تهمت زدن و شَتْم و سَبّ فحش و دشنام دادن است که لازمه و نتیجه آنها خواریست ولی صریحاً بمعنی خواری نیامده اند (5) احسان (6) نافه آهو (7) فارسی و در اینجا بمعنی پاک شدن از عیب آمده .

درس بیست و نهم

کَلیم هم سُخَن است و حَریف هم پیشه

قَرین نَدیم[1] بود هَمدَم و شَریک اَنباز

اَکیل[2] همخور و همکاسه[3] و سَمِیّ همنام

رَفیق یار مُوافِق عَشیر چه ؟ همساز[4]

رَجا اُمید و کَران است[5] سَوغ و حِلّ و جَواز

روائی[6] و نَصَفَة عَدل و صَوت و جَرْس آواز

حَضیض و غائِر و غَور است و هَجْل و وَهْد[8] نشیب

یَفاع و رَبْوَة و تَلّ است و نَجْد و هَضْبَة فراز[9]

---

(1) هَمدَم بزم یعنی رفیق مجلس شراب (2) بمعنی پرخور مشهورتر است (3) همخور و همکاسه بیکمعنی است (4) شریکِ زندگی . مانند همسر (5) یعنی رجاء هم بمعنی امید هم بمعنی کران (یعنی کنار) آمده (6) روا بودن بمعنی سَوغ و حِلّ و جواز میباشد (7) آواز خفیف (8) زمین پست (9) بلندی که باندازه تپه باشد

درس سی ام

مِن وعَن از اِلیٰ و حَتّیٰ تا　　اَینَ کو؟ (۱) کَیفَ چون؟ (۲) اَم و اَو یا

فی دَر (۳) اَست و عَلیٰ بر (۴) و کَم چند؟ (۵)　　نَحنُ نا اِنَّنا و اِنّا (۶) ما

اَنَا چون اِنَّنی و اِنّی (۷) مَن　　ما چه و چیست؟ مَن که (۸) و مَع با

اَنتُم و کُم شُما و ذا (۹) این مَرد　　اَنتَ تو اَنتِ (۱۰) زَن و لی تنها

فَ پس و قَبلُ پیش بَعدُ پس　　لِ (۱۱) مَر و (۱۲) لی مرا لَنا ما را

(۱) کجاست (۲) چگونه است؟ (۳) توی (۴) روی (۵) چند تا؟ (۶) اِنّنا و اِنّا یعنی بدرستیکه ما (۷) اِنَّنی و اِنّی یعنی بدرستی که من (۸) کیست؟ (۹) یعنی «این» ولی بشرط اینکه بمذکر (مرد) اشاره شود (۱۰) یعنی «تو» ولی مشروط بر اینکه بمؤنّث (زن) مفرد و تنها خطاب شود (۱۱) لِ یعنی برای و به (برای تو چنین کردم و بتو گفتم). ولی لَه یعنی برای او و مَر او را (مانند مَر او را بگو. یعنی باو بگو) (۱۲) مخفّف از مرا و را میباشد مانند هب لی [مرا (یعنی من) ببخش] هَب لنا (ما را (یعنی بما) ببخش) — توضیح: آنکه در این درس و درس بعد آموزگاران محترم باید توضیح دهند که مراد از مرد و زن در این اشعار این است که طرف اشاره و خطاب مؤنّث یا مذکر باشد چون در زبان عرب مؤنّث منحصر بزن و مذکّر ویژه مرد نبوده حیوانات و اشیاء دیگر نیز طبق استعمال بعضی مذکّر و برخی مؤنّث استعمال میشود.

درس سی و یکم

صَه مگو (۱) مَه (۲) مکن دَع و ذَر مان (۳)

لَم و لَمّا (۴) نه و هَلُمَّ (۵) بیا

ذی و هٰذی و هٰذِه این زن (۶)

مَرد را ذا و ذُو است با هٰذا (۷)

تِلکَ آن زَن چو ذٰلِکَ آن مَرد

ثَمَّ آنجا و هٰهُنا اینجا

غَیرُ جُز قَطّ و هرگز اَیضاً نیز

رُبَّه و رُبَّما و رُبَّ بسا (۸)

مُنذُ مُذ اَوَّلِ زمان (۹) باشد

خَیبَة نومیدی (۱۰) و لَعَلَّ (۱۱) رجا (۱۲)

(۱) ساکت باش (۲) باز ایست (۳) بمان یعنی واگذار و ترک کن (۴) هنوز نه (۵) بمعنی بیا و نیز میآید (۶) یعنی این مؤنث (۷) یعنی بمذکر با این سه کلمه اشاره کنند (۸) بسیار (۹) اوّلِ زمان مثلاً مُذ یومِ الجُمعة. یعنی از اوّل روز جمعه (۱۰) صحیح ناامیدی (۱۱) یعنی رجاء و امید است (۱۲) رجاء صحیح

درس سی و دوم

کَتِف[1] شانه مِعی روده عَضُد[2] بازو بسپر آسان

زِمِجّ[3] و زِمِکّی[4] دُنبه[5] مرغ و شِوا بریان[6]

صَمَم کَرّی[7] بَکَم گُنگی عَرَج لنگی بَلَه گولی[8]

عَلیم و عالِم و عَلّام[9] دانا و اَسِیّ پژمان[10]

سَحاب و عارِض و مُزن و غَمام ابر است ظِلّ سایه

حَیاء و وابِل[11] و وَسمِیّ و مِدرار و مَطَر باران

رَبیع اسمِ بهار آمد خریف اسمِ خزان آنگه

شِتاء و صَیف بی‌شبهه زمستان است و تابستان

(۱) کِتف و کَتَف نیز صحیح (۲) عُضُد و عَضِد نیز صحیح (۳) بیخ دُمِ پرندگان (۴) دُم و بیخ دُمِ پرندگان (۵) فارسی یعنی دُم و دنبال هرچیزی (۶) گوشتی که با آتش سرخ و برشته و بوداده شده باشد شِوا صحیح (۷) باید کَرّی بگوید ولی برای درست شدن شعر کَرّی گفته. (۸) فارسی یعنی احمقی و نادانی ولی صحیح نیست (۹) بسیار دانا (۱۰) غمگین و پژمرده (۱۱) بارانِ شدید (۱۲) اوّلِ باران.

درس سی و سوم

سُعال سُرفه و سُرعت شتاب و لَبث درنگ

قَصیر کوته[1] و واسِع فراخ و ضَیِّق تنگ

هِلال[2] ماهِ نو است و قَمَر مه و قَمراء[3]

شُعاع[4] آن. زَهَر و صِبغ چه؟ شکوفه و رنگ[5]

اَشَجّ شکسته سر[6] و لِحیة ریش و اَقرَع[7] کل

اَشَلّ[8] و اَقطَع بی‌دست دان و اَعرَج لنگ

قَتیل کشته و عَظم استخوان ضَبُع کفتار

چو فَهد و دُبّ و نَمِر یوز دان و خرس و پلنگ[9]

(۱) کوتاه (۲) ماهِ آسمان را در دو شب یا سه شب یا هفت شب اوّلِ ماه و هم شب بیست و ششم و بیست و هفتم هِلال گویند (۳) روشنی و نورِ ماه. (۴) شُعاع، فقط نور خورشید است پس نباید قَمراء را بشُعاع ماه معنی نمود (۵) زَهَر و زَهر شکوفه. صَبغ رنگ کردن صِبغ چیزیست که با آن رنگ میکنند (۶) سرشکسته و هم کسیکه اثر شکستگی در سرِ او باشد (۷) کسیکه موی سرش در اثرِ مرض ریخته (۸) کسیکه دستش بحس و بیحرکت و خشک شده ولی معنی بی‌دست نمیباشد (۹) فَهد یوز و آن نوعی از پلنگ که حریص بشکار است میباشد آنرا یوزپلنگ یعنی پلنگ حریص مینامند. دُبّ خرس نَمِر پلنگ

درس سی و چهارم

طَعام خوردنی و فُجل (۱) تُرُب (۲) مِلح نمک

اُرز (۳) برنج و مَرَق شوربا (۴) قلولا غاز

مخیض دوغ (۵) و لبن شیر و کُزبَرَة (۶) گشنیز

کُراع پاچه جُبُن (۷) و بَصَل پنیر و پیاز (۸)

سَمید و دَرمَک آرد سفید (۹) خَل سرکه

رَغیف گرده نان بَدء و اِبتدا آغاز

عَلانیَة عَلَن و جَهر آشکار، بود

ضَمیر (۱۰) و فِکر چه؟ اندیشه سِرّ و نَجوی راز

---

(۱) فُجل نیز صحیح (۲) بعضی فقط تُرُب را صحیح میدانند (۳) اَرُز. آرُز. اُرُز نیز صحیح (۴) آش و سوب (۵) شیری که کرهٔ آنرا گرفته باشند (۶) کُزبُرَة نیز صحیح (۷) جُبُن و جُبن نیز صحیح (۸) یعنی جُبُنّ پنیر. بَصَل پیاز (۹) چون سمید و دَرمَک بمعنی نان سفید نیامده بود از اینرو بجای «سَمید و دَرمَک نان سفید» ما آرد سفید گفتیم (۱۰) ضمیر یعنی راز و باطن انسان و بمعنی اندیشه نیامده.

درس سی و پنجم

تُراب و رَغام (۱) و ثَری (۲) خاک و طین گِل

وَطَن (۳) جایگه کَرم رَز (۴) رَبع منزل (۵)

غَیور است رشکین (۶) لباس (۷) است ضِدّش (۸)

اَسیف است غمگین چو خائف که «بدول» (۹)

لَبِن «خشتِ خام» است و آجُرّ چه؟ پُخته (۱۰)

عَسِر «ضدّ آسان» (۱۱) عَویص است مُشکِل (۱۲)

حِصان اسبِ نر باشد و حِجر ضدّش (۱۳)

بود مُهر کُرَّه (۱۴) شُتُربچّه (۱۵) فِرمِل

---

(۱) خاکِ نرم (۲) خاکِ نمناک (۳) جایگاه اقامت (نه هر جایگهی) (۴) فارسی. درختِ انگور و انگور (۵) عربی. خانه و محلِ نزول (۶) اینجا بمعنی غیرتمند یعنی کسیکه از شرکت دیگران نسبت بزنِ خویش حسد و رشک برد (۷) بی غیرت و دیوّث. لیوس غلط (۸) ضدِّ غیور (۹) دارنده ترس. «عوض نحیف است بدول (یا بی دل)» این جمله را گفتیم چون نحیف یعنی لاغر. و بمعنی بددل و بی‌دل نیامده (۱۰) خشتِ پخته (۱۱) دشوار (۱۲) عربی (۱۳) ضدِّ اسبِ نر (۱۴) صحیح کُرَه ولی اینجا برای شعر کُرَّه گفته (۱۵) بچه شتر خراسانی

درس سی و ششم

میزاب ناودان و ندی نم شجر درخت

چون مُلتَجا پناه و مَلِک شه سریر تخت

کُلّ و جمیع و قاطِبة و جُملة دان همه

شَطر است و نِصف نیمه و جُزء است و بَعض لَخت [1]

خُدعة فریب و صَبر شکیب و جمال زیب [2]

زِیّ [3] و لِباس کِسوت [4] و چون جَدّ [5] و حَظّ بخت [6]

ماهِ شب چهارده بَدر است و خَرمَنش [7]

هالَة است و فَیْء سایه بود ماهتاب فَخت

---

(۱) فارسی یعنی جزء (۲) زیبائی (۳) هیئت و نوع لباس. مثلاً گویند زِیّ عرب یعنی نوع پوششی که در عرب معمول است (۴) لباس و پوشش (۵) جُدّ نیز صحیح (۶) بهره و نصیب (۷) یعنی خرمن ماه را (که همان دائرهٔ روشنی است که بخصوص در زمستان اطراف ماه دیده میشود) در زبان عربی هالَة گویند.

درس سی و هفتم

غُراب [1] زاغ [2] و هزار [3] است عَندَلیب و کُعَیب

ولی حَمامَة [4] و کُرکی کبوتر است و کُلَنگ (۵)

چو طابَة طَیِّبَة یَثرِب مَدینَة (۶) اُمّ قُری [7]

چو بَکّة مَکّه شِناس و صَفا و مَروَة دو سنگ [8]

فَقاهَة دانش و کافی بسَند [9] و طَبع مَنِش [10]

ذَلیل خوار و عزیز ارجمند و قَصد آهنگ

خَلیل دوست بود خُلّة دوستی میدان

چو خَلّة (۱۱) خصلت نیک است اَدَب [12] بود فرهنگ [13]

---

(۱) کلاغ (هرگونه که باشد) (۲) در فارسی بکلاغِ سیاهِ منقار قرمز گویند (۳) هزار دستان یعنی بُلبُل (۴) کبوتر و پرندگانِ مانند آن مثل قُمری و فاخته (۵) مرغیست شبیه بلکلک که بیشتر بر لب آب می نشیند (۶) مدینه پیغمبر ص (۷) صحیح اُمّ القُری (۸) صَفا و مروة: سنگ سخت و نیز نام دو کوه کوچک در مکّه معظّمه است (۹) فارسی. کافی و بحدّ کمال (۱۰) فارسی. خوی و سرشت (۱۱) در نزدِ اکثر هرگونه خوی: خوب یا بد گفته شود (۱۲) حالتی است در انسان که او را از بدی نگه میدارد (۱۳) بجای «خال دان فرهنگ» (ادب بود فرهنگ) گفتیم چون خال بمعنی فرهنگ نیامده.

درس سی و هشتم

شیخ و فانی و یفن هم و هرم[1] پیر است و زال[2]

حیزبون شهلة عجوز و دردبیس و شهبره[3]

علو[4] بالا سفل[5] پستی ذیل قصر کوشک[6]

جذم و بنیان و اساس اصل[7] است و شرفه[8] کنگره

جوز گوز[9] و لوز بادام است و عجة خایه ریز[10]

چون سرطراط است پالوده مسمن پرورده[11]

هست منظر[12] روی و مرآت و سجنجل آینه

یک مشرط نشتر موسی و محلق استره[13]

---

(۱) هَرَم نیز صحیح (۲) فارسی. بمعنی پیر و لی بیشتر به پیرزن گویند (۳) تمام این پنج کلمه بمعنی زنان یعنی پیرزن آمده (۴) عَلو و عُلو نیز صحیح (۵) سُفل نیز صحیح (۶) عمارت بلند و فوقانی (۷) بن و بیخ (۸) آنچه از ساختمان قصر مانند کنگره بطرف جلو آمده باشد (۹) گردو (۱۰) فارسی خاگینه (۱۱) فارسی یعنی حیوان پرواری. (۱۲) جائیکه هرگاه بآن نگریستی از آن خوشت آید و هم آنجائیکه چشم بر او میافتد. از اینرو بروی معنا کرده (۱۳) فارسی یعنی تیغ سلمانی

درس سی و نهم

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه

طریق و سبیل و صراط است راه

صبی[1] کودک و شیخ خواجه[2] نفس دم

ولی جند و جیش است و عسکر سپاه

غد و امس عکسند[3] فردا و دی[4]

چو ابیض سفید است و اسود سیاه

حجی حجر و لب[5] عقل و نهیة خرد

خطا[6] جرم و ذنب است و عصیان گناه

سراج است و مصباح نام چراغ

جدار است دیوار و نظرة[7] نگاه

---

(۱) پسربچه (تا قبل از بلوغ) (۲) اینجا بمعنی پیرمرد است (۳) یعنی غَد فردا و اَمس دیروز که معنای آنها عکس یکدیگر است (۴) اینجا روز گذشته است (۵) عقل خالص از اوهام (۶) گناهی که از روی عمد نباشد صحیح خَطأ و خَطاء (۷) یک مرتبه نگاه کردن

درس چهلم

قُلْ بگو کُلْ بخور ذُقْ این تو بچش

قُمْ بپا خیز سَلْ بپرس این را

بِعْ بخر خُذْ بگیر و حَیَّ شتاب(۱)

اِضْرِبْ این دم بزن تَعالَ بیا

اَجَلْ و جَیْرِ با بَلیٰ آری

لَنْ و لَیْسَ نه اِلَیَّ بیا(۲)

مَهْلاً(۳) آهسته باش و اَهْلاً خوش(۴)

قَلَّما اندک است و بَخٍّ(۵) نیکا(۶)

اِنْ و لَوْ گر(۷) مَتیٰ کی(۸) و لا نه

اَیْنَما همچو حَیْثُما هرجا

---

(۱) حَیَّ بشتاب که در نصاب بود صحیح نیست از اینرو حَیَّ شتاب گفتیم (۲) اِلَیَّ با تقدیر فعل جِیءْ (بیا) بمعنی بیا بسوی من میباشد ولی تنها اِلَیَّ یعنی بسوی من و نزد من و صریحاً بمعنی «بیا» نیامده (۳) مهلت بده مدارا کن (۴) خوش آمدید (۵) بَخٍّ یعنی بَهْ (۶) الف آخر نیکا زائدی است (۷) اگر (۸) چه وقت؟ کِی درست نیست

درس چهل و یکم

مُبارِز(۱) و بَطَل و باسِل و شُجاع(۲) دلیر

شَعیر(۳) و صُبْرَة(۴) و کَتّان(۵) جو است و جاش و زغیر(۶)

غَضَنْفَر و اَسَد و لَیْث و لائِث(۷) و دِلْهاث

هِزَبْر و قَسْوَرَة و حَیْدَر است و ضَیْغَم شیر

رُقاد و هَجْعَة خفتن سُهار بیداری

بَذُول و باذِل و ماخِ سخیّ و شَبْعان سیر

عِوَج کجی و جَرَز بی گیاه(۸) و اَمْت بلند(۹)

خَبار نرم(۱۰) و اِخاذَة(۱۱) غدیر(۱۲) و قاع(۱۳) کویر(۱۴)

---

(۱) جنگجو (۲) شُجاع و شِجاع نیز صحیح (۳) یعنی جو (۴) یعنی جاش که آن فارسی و بمعنی کود و خرمن گندم و غله پاک کرده است (۵) عربی. گیاه معروفیست که از آن پارچه میبافند (۶) فارسی بمعنی تخم کتان (و بنا بر قولی) روغن بزرک را از همین زغیر میگیرند. زعیر نیز صحیح (۷) بجای کلمه «حارس» که در نصاب دیده میشود «لائث» گذاشتیم چون حارس یعنی پاسبان و معنی صحیح و صریح آن شیر نیست (۸) زمین بی گیاه (۹) مکان بلند (۱۰) زمین نرم (۱۱) عربی. گودال آب و حوض (۱۲) عربی. گودال آب (۱۳) بیابان هموار (۱۴) شوره زار

درس چهل و دوم

طور و جبل طود علم (۱) کوه است و حارس پاسبان

طرم و عسل آری و ضرب شهد (۲) است و مجّان (۳) رایگان

میزان ترازو حمل بار و وقر (۴) خرواری (۵) بود

فلک و سفینة جاریة کشتی شراع (۶) است بادبان

لوح و سکاک و جوّ هوا ملآن پر و خالی تهی (۷)

شامخ بلند و قلّة سر (۸) معراج و سلّم نردبان

جسم و جسد شخص و طلل جو با جثمان و بدن (۹)

تن ذات (۱۰) هستی کون بودن روح و نفس و مهجة جان

(۱) کوه بلند (۲) عربی: عَسَل که بفارسی آنرا انگبین گویند (۳) مفت و بدون عوض. (۴) بار خر و شتر و هرگونه بار سنگین (۵) فارسی یعنی بار خر (۶) یعنی شراع کشتی را بادبان نامند. و آن پرده‌ای است که روی کشتی نصب میکنند تا از نیروی باد برای راندن کشتی استفاده کنند (۷) تُهی مشهور ولی تهی صحیح (۸) سر کوه (۹) این نه کلمه فرقهای دقیقی دارند که ذکر آن بطول میانجامد (۱۰) ذات و هستی هر چیز عبارت از حقیقت آن است.

درس چهل و سوم

سنّور و قط و خیطل و هر است گربه کلب سگ

برغوث کیک و نمل و ذرّة مورچه عالم (۱) جهان

قلّت کمی راحت (۲) خوشی شرّت بدی ملکت شهی

سودد سری (۳) جدّت نوی کظّت پری (۴) ریبت (۵) گمان

لادغ گزان (۶) بالغ رسان آکل خوران راتع چران

طائر پران جاری روان ساعی دوان قاطع بران

غیّ و ضلالت گمرهی بغض و عداوت دشمنی

تلقا (۷) جهت قرآن نُبی (۸) تبیان بیان (۹) آیة نشان

(۱) تمام مخلوقات را عالم گویند (۲) آسایش و صریحاً بمعنی خوشی نیامده چون خوشی یعنی خوبی و نیکوئی (۳) فارسی: سروری و آقائی (۴) پری شکم (۵) یعنی شک و تردید و گمان نیز بمعنی شک و تردید آمده است (۶) گزنده و برهمین روش رسان را رسنده و خوران را خورنده (تا آخر) باید معنی نمود (۷) صحیح تلقاء یعنی بسوی خود و جلو (۸) فارسی یعنی کتاب خدا نُبی نیز صحیح (۹) عربی: واضح و آشکار کردن

درس چهل و چهارم

اِعصار گِرد باد چو نَکبا(۱) کَژ و شمال(۲)
بالا جَنوب(۳) ضِدّ و صَبا(۴) پس دَبور(۵) پیش
همّی تب و صُداع و فُؤاد و کُباد هست(۶)
درد سر و دِل و جِگر و جُرح(۷) و قَرح(۸) ریش
ظَهر است پشت و بَطن شِکم فَرو پوستین
اَلیَة نَعامة دُنبه شترمرغ(۹) و نَعجة میش
اَکحَل سیاه پلک و چو اَنجَل فراخ چشم
اَشهَل تو میش چشم(۱۰) شمر چون قَرابة خویش

---

(۱) صحیح نَکباء . یعنی بادِ کج (۲) شمال نیز صحیح و آن بادی است که از بالا یعنی از طرف شمال میوزد (۳) ضد شمال . که از طرف جنوب میوزد (۴) بادی است که (اگر رو بقبله بایستادیم) از پس سر (که تقریباً از طرف مشرق است) میوزد (۵) ضد صبا . یعنی از پیش رو (تقریباً از طرف مغرب) میوزد — اما اینجا از هیچیک از راههای چهارگانه نوزیده . بطور نامرتب از بین آن راههای شمال و مشرق و جنوب و مغرب میوزد از اینرو آنرا «گرد» گفته (۶) صداع دردسر فؤاد درد «دل» (یعنی درد قلب نه درد شکم) کُباد درد جگر (۷) زخم کارد و امثال آن (۸) زخم مانند دُمل (۹) اَلیة دنبه نعامه شترمرغ (۱۰) رنگ سیاه و آسمانی که مخلوط شود میشی بدست میآید .

درس چهل و پنجم

وُقوف و حَدس(۱) و عِلم و فِقه و فَهم و شِعر دانائی
غِمار و حَفلة انبوهی(۲) حِدة چون وَحدة تنهائی
سَنام و کَتَر و جُبلة پس عریکة اسم کوهان(۳) دان
فُتوَّت شد جوانمردی(۴) بَصیرت چیست؟ بینائی
قَبَس یکپاره آتش دان و کانون است آتشدان
هَبوط است و صَبَب پست و صَعود و اَمت بالائی(۵)
ولید است و جَنین(۶) بچه چو نَسل و نَجل زاد آمد(۷)
ز سی بگذشته تا پنجاه کَهل(۸) است و شَبیبة هست بُرنائی(۹)

---

(۱) بسرعت فهمیدن (۲) غمار و حفلة جماعتی از مردم . و انبوه بمعنای پُر و بسیار است (۳) برآمدگی پشت شتر (۴) بخشش نمودن (۵) هبوط فرود آمدن و هبوط زمین پست . صعود بالا رفتن صعود بلندی . (۶) ولید . . نوزاد جنین بچه‌ای که در شکم است (۷) در فارسی بمعنی فرزند و در عربی بمعنی توشه سفر (۸) مردیکه سنش بین ۳۰ و ۵۰ سال است (۹) این مصرع در نصابها بگونه های مختلف و تماماً ناسلیس بود از اینرو این مصرع را گفتیم .

درس چهل و ششم

عدو و خصم دشمن دان حذار[1] و خوف ترسیدن
وثاق[2] و نکل بند آمد حصیر و سجن چه؟ زندان
ابی سرکش بطی[3] کاهل[4] طری[5] تازه جنی چیده[6]
خزی[7] رسوا دنی[8] ناکس ضنی لاغر[9] بهی[10] تابان
کلف عشق و صلف[11] لاف و سنة سال و انین ناله
حذر[12] خاشع[13] فزع خائف قلق[14] هائب وجل ترسان
تقی و متقی پرهیزگار و عبقری[15] نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سدر[16] حیران

(۱) از یکدیگر پرهیز کردن و دوری جستن (۲) وَثاق نیز صحیح . پیمان نیز چون یکنوع بند و جدائی است آنرا وِثاق نامند (۳) کند و آهسته رونده (۴) سست (۵) چیزیکه تر و تازه و نرم باشد (۶) میوه ای که تازه چیده شده (۷) خوار و ذلیل و رسوا (۸) فرومایه و پست (۹) کسیکه از فرط بیماری لاغر شده باشد (۱۰) ظریف و نیکو ولی معنی تابان که در فارسی درخشنده و درخشان است نیامده (۱۱) لاف زدن (۱۲) پرهیز کننده از چیزی (۱۳) کسیکه از ترس فروتن باشد (۱۴) بی آرام و مضطرب (۱۵) آنچه از شدت نیکوئی و کمال تعجب آورنده باشد (۱۶) در اینجا بمعنی حیران و سرگشته است .

درس چهل و هفتم

اریکة[1] تخت و اناء باردان[2] چو ظرف و وعاء[3]
جری دلیر و مرض ناخوشی[4] عرض کالا
قشیب جامه نو دان و جامه دان[5] عیبة
بزرگ پرده[6] خباء و گلیم خرو[7] عبا
غدیر چه گو آبی بدشت[8] و قنطرة پل
عمیق ژرف بود نهر جو[9] نوال عطا[10]
چو نشفة[11] پاشنه سنگ است سنگ گل سجیل[12]
که سنگ سرمه[13] و طاحونة[14] اثمد است و رحی

(۱) تخت مزین و آراسته (۲) فارسی یعنی محل بار یعنی ظرف (۳) یعنی ظرف و وعاء نیز همچون اناء بمعنی «باردان» آمده (۴) بجای «مرض خستگی» «مرض ناخوشی» گفتیم چون مرض صریحاً بمعنی خستگی نیامده (۵) یعنی محل جامه و لباس (۶) یعنی پرده بزرگ که اینجا مراد خیمه میباشد (۷) مراد اینجا همان عبای معروف است (۸) یعنی گودال آبی که در بیابان باشد . گو فارسی یعنی گودال (۹) جوی (۱۰) عربی (۱۱) سنگ پا (۱۲) گلی که مانند سنگ سخت و محکم شده (۱۳) سنگی که با آن سرمه میکنند بمعنای اثمد است (۱۴) عربی یعنی آسیا بمعنای رحی میباشد

درس چهل و هشتم

عصیر شیره (۱) ماعون زکوة و رخت بیوت (۲)
سیاع کاهگل است و صعود (۳) سر بالا
نهیق بانگ حمار (۴) خوار بانگ بقر (۵)
صهیل بانگ فرس (۶) صلصلة است بانگ درا
نعیب بانگ کلاغ و طنین بانگ مگس
نباح بانگ سگ و بانگ گرگ چیست؟ عوا (۷)
هدیر بانگ کبوتر (۸) صریر (۹) بانگ قلم
ضباح بانگ ز روباه و وعوعة ز اوا (۱۰)

(۱) افشرده اجسام و اختصاص بآب انگور پخته ندارد (۲) بیوت عربی بمعنی خانه ها رخت فارسی اینجا بمعنی اسباب خانه. پس معنی شعر چنین میشود که: ماعون هم بمعنی زکوة و هم بمعنی اسباب و لوازم خانه است (۳) بلندی (۴) عربی. خر (۵) عربی گاو (۶) عربی اسب (۷) صحیح عُواء و بمعنی بانگ سگ نیز میآید (۸) و بانگ حیوانات نظیر کبوتر (۹) صدائی که از قلم (خصوص قلمهای نیی) در وقت نوشتن بگوش میرسد. و نیز هرگونه صدائی که از اشیاء دیگر شنیده می شود (۱۰) صحیح «ابن آوی» یعنی شغال. در اینجا بواسطه شعر اوا گفته - معنای این مصرع ضباح بانگ روباه و وعوعة بانگ ابن آوی یعنی (شغال) است

درس چهل و نهم

معمعان است و دفء (۱) و حر گرما
زمهریر (۲) است و برد و قر سرما
ورد گل دان و هندبا (۳) کاسنی
اریج و طیب (۴) و عبق بویا (۵)
نعم و وحش (۶) چارپا و سبع
دد (۷) و جبانة دشت و دار سرا
ناس (۸) و انس (۹) و اناس آدمیان
پدر و مادر آدم و حوا

(۱) معمعان و دفء گرمی شدید (۲) سرمای شدید (۳) هندبا و هندباء نیز صحیح (۴) صحیح آن طیب است زیرا طیّب بمعنی خوب و پاکیزه است (۵) چیزهای بودار که بوی خوش یا بد میدهد ولی اینجا مراد بوی خوش دهنده است (۶) حیوانات بیابانی (۷) حیوانات درنده (۸) گروهی از مردم (۹) بشر - اناس جمع انس است (۱۰)

درس پنجاهم

عَجُز[1] است و وَرِک[2] چو رِدْف سُرین[3]

مِثْل و کُفْو است و شِبْه و نِدّ همتا[4]

قِنْو و بُسْر است و طَلْع باترتیب[5]

خوشه غوره شکوفهٔ خرما

رنجها برده اند دانایان

تا لِغاتی چنین شده برجا

شُکر کن ذاتِ پاکِ یزدان را

که چنین نعمتت نمود عطا

---

(۱) عَجْز نیز صحیح (۲) وَرْک نیز صحیح (۳) فارسی یعنی کپل و نشستگاه (۴) و مانند (۵) یعنی بترتیب قِنْو خوشه خرما بُسْر غورهٔ خرما طَلْع شکوفه خرما میباشد.

بخط علی شاهمیری

مرداد ۱۳۳۱ شمسی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

٤٩٢/٧٣
٨٣٧
ن ف